

مقدمه‌ی انجیل یوحنا

بخش چهاردهم

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بهار ۱۴۰۰

این کتابچه مخصوص مسیحیان است.

خداوند به شما برکت دهد. خوشحالم که باز این فرصت دست داد تا با هم مشارکت داشته باشیم و مقدمه‌ی انجیل یوحنا را بررسی کنیم. امروز به یوحنا ۱:۱۱ خواهیم پرداخت. ابتدا آیه را بخوانیم.

به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند.

قبل از بررسی آیه‌ی فوق، برای شروع مبحث، متی ۱۶:۱-۳ را قرائت می‌کنم. آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از او خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.

ایشان را جواب داد که در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است.

و صبحگاهان می‌گویید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید اما علامات زمان‌ها را نمی‌توانید.

در جلسه‌ی پیش درباره‌ی کیفیت حضور خدا در جهان صحبت کردیم. یوحنا شهادت می‌دهد که کلام پیش از شهادت یحیی در جهان حضور داشت. کتاب مقدس می‌گوید خدا به شکلی همه‌ی انسان‌ها را مخاطب می‌ساخت فارغ از اینکه در چه نقطه‌ی کره‌ی زمین بوده باشند. ما در اعمال ۲۷:۱۷ می‌خوانیم که خواست خدا بر این بود که مردمان، امر الهی را بجویند چه بسا به گونه‌ای برای آنها لمس‌پذیر شود و به کشف او نائل شوند، هر چند خدا به هیچ روی از ما دور نیست. پس خدا در هیچ مقطعی از تاریخ، از بشر دور نبوده و خواستش این بوده که آدمیان به گونه‌ای او را جستجو کنند تا بتواند حضور نسبتاً ملموسی در زندگی آنها داشته باشد.

زمانی که درس‌های الهیاتی در باب بررسی کتاب مقدس در ایران شروع شده بود، کتاب‌های گوناگونی در بروکسل به فارسی ترجمه و برای آموزشگاه‌های ایران ارسال

می‌شد. به یاد دارم یکی از دوستانم که در یکی از این کلاس‌ها شرکت می‌کرد، می‌گفت جالب است که کتاب مقدس از رابطه‌ی بین انسان و خدا صحبت می‌کند ولی واژه‌ی «رابطه» در هیچ جای کتاب مقدس یافت نمی‌شود. در واقع این‌طور نیست زمانی که ما در زبان عبری واژه‌ی «عهد» را می‌خوانیم تداعی‌گر «رابطه» است. در واقع «عهد» از واژه‌ی قدیمی «اکدی» آمده که تداعی‌کننده‌ی «رابطه» است. آری، خدا همواره خواهان رابطه با انسان بوده و بودند افرادی که به این خواست خدا جواب داده و خدا با آنها وارد مشارکت شخصی شد، مانند ابراهیم. بین خدا و ابراهیم عهده‌ی بسته شد که تداعی‌گر رابطه میان خدا و ابراهیم است.

همچنین در جلسه‌ی گذشته دیدیم که شناخت خدا در چند مرحله امکان‌پذیر می‌شد. از شهادت درونی خدا صحبت کرده و از نیاز پرستش، وجدان و حس جاودانگی در وجود انسان گفتیم. در جامعه ۱۱:۳ خواندیم خدا حس جاودانگی را در قلب انسان نهاده است. انسان با توجه به این حس‌های خدادادی، می‌تواند در روندی قرار گیرد که منتهی به رابطه با خدا شود. این حس‌ها یک پیش‌بشارت محسوب می‌شود. افرادی را می‌شناسم که به خاطر همین حس‌ها به کتاب مقدس روی آوردند، نه با بشارت مستقیم. و چه بسا حتی علیرغم دیدن سبک زندگی برخی از مسیحیان، با روی کردن به حس‌های خدادادی درون خود، به سمت کلام سوق داده شدند.

برادر برانهام در موعظه‌ای می‌گوید: «هنگامی که مردم تشنه هستند، هنگامی که عمق عمق را فرامی‌خواند، تنها پاسخی از عمق می‌تواند این تشنگی را فرو نماند.» این سخن درست است. زیرا تنها خدا می‌تواند به بسیاری از این حس‌ها، نیازها و عطش‌ها پاسخ دهد. در مقابل شیطان نیز تلاش می‌کند به نوبه‌ی خود پاسخی برای این حس‌های خدادادی انسان داشته باشد. به عنوان مثال آدمی نیاز به آرامش دارد، شیطان مواد مخدر، یوگا یا چیزهایی از این دست را پیشنهاد می‌کند. یا انسان نیاز به اوج گرفتن،

یعنی جدا شدن از فضای خود و وارد شدن به فضای بالاتر را دارد، شیطان به طریق‌های مختلف پاسخ می‌دهد. خوب در آفریقا روش‌هایی هست که روح انسان می‌تواند تا حدی از او جدا شود یا در مشرق زمین شاهد عرفان هستیم.

شیطان با پیشنهادات کاذب خود، نیاز و عطش درونی انسان را موقتاً فرو می‌نشانند. اینها مسکن‌های شیطان هستند که نه تنها تأثیر مثبتی ندارند بلکه می‌توانند تباهی به بار آورده و آدمی را از درون نابود کنند. افرادی را دیده‌ام که به خاطر انجام یوگا و باز شدن فضاهایی از وجودشان و تجربه‌ی اموری خاص، به مرز جنون و دیوانگی رسیدند. نمی‌دانم دچار چه حس‌هایی می‌شدند و تجربه‌هایشان واقعی بوده یا کاذب ولی شخصی را می‌شناختم که یوگا کار می‌کرد و وقتی به جایی می‌رفت، می‌گفت احساس می‌کنم اینجا روحی منفی وجود دارد. ممکن است حرفش درست هم بوده باشد زیرا حس‌هایی در وجودش بیدار شده بود که نیاز نیست در انسان بیدار شود. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنم. ما حس بویایی داریم و گاهی در زمان بروز برخی از بیماری‌ها این حس تقویت می‌شود. بوهایی که تا قبل از آن به مشام نمی‌رسید، حس می‌شود و این مسئله گاهی حتی غیر قابل تحمل هم است.

در بسیار از مواقع، قبل از وقوع یک حادثه‌ی طبیعی، پرندگان به پرواز درمی‌آیند و برخی از حیوانات سر و صدا کرده و فرار می‌کنند. با اینکه مواقعی پیش می‌آید که یک سگ بی‌قرار است. او چیزهایی حس می‌کند که ما حس نمی‌کنیم. روزی با دوست ایمانداري گفتگو می‌کردم که در سه رشته انسان‌شناسی، جانورشناسی و حشره‌شناسی دکترای دارد. از او پرسیدم چرا چنین حس‌هایی در انسان نیست؟ او پاسخ داد که اگر این حس‌ها در انسان فعال بود او دیگر نمی‌توانست در زندگی خود پیشرفت کند.

پس شیطان می‌تواند فضاهایی را باز کند و در عوض به جای آرامش، بیقراری را وارد وجود آدمی می‌کند. روزی در ترکیه با مهندسی آشنا شدم که صاحب کارخانه‌ای

بود. او به یوگا روی آورد و این مسئله زندگی‌اش را نابود کرد. حتی اموال خود را نیز از دست داد و از جایگاه مهندس معروف و صاحب کارخانه بودن به شخصی آواره تبدیل شد. و باز به یاد دارم وقتی خردسال بودم، دکتر داروخانه‌ی را می‌شناختم که یوگا کار می‌کرد و در نهایت همه چیز را از دست داد. من کارشناس یوگا نیستم ولی موارد این چنینی بسیاری دیده‌ام.

پیشنهادهای شیطان ویرانگری به بار خواهند داشت. گاهی اوقات این ویرانگری زود نمود می‌یابد، گاهی نیز دیگر دیر می‌شود و آدمی نمی‌تواند تباهی به بار آمده را جبران کند. پس اگر انسان به دنبال میانبرها و کارهای عجیب و غریب بوده و منتظر خدا نباشد، به بیراهه رفته و نابود خواهد شد.

ما گفتیم که وجدان به هر انسان سالمی کمک می‌کند که درست را از نادرست تشخیص دهد. من راجع به انسان‌های سالمی صحبت می‌کنم که تا اندازه‌ای قدرت تشخیص درست از نادرست را دارند. و شاید هر قدر در زمان جلو رویم از تعداد این انسان‌های سالم کاسته شود. زیرا بسیاری از مسائلی که اکنون برای انسان تبدیل به یک هنجار شده، حدود پنجاه سال پیش ضدهنجار بوده. به عنوان مثال در روزگار کنونی، در برخی از نقاط دنیا عریان بودن هیچ اشکالی ندارد. می‌بینیم که شیطان برای چنین هدفی خیلی خوب مقدمه‌چینی کرده است. انسان حتی پس از هبوط تا اندازه‌ای سالم مانده بود و عریان شدن تا همین چند دهه‌ی اخیر، عمل ناشایستی بود ولی انسان در روند هبوط تمدن بشری، بسیاری از اخلاقیات را زیر پا گذاشت. کلام خدا در توصیف این مرحله، می‌گوید خدا انسان را کاملاً به حال خود رها کرده است.

و باز دیدیم که به گفته‌ی کتاب مقدس خدا خویشتن را بی‌شهادت نگذاشت و ضمن بخشیدن حس‌های درونی، ردپاهایی از خود در نظام آفرینش به جای گذاشت. ردپاهایی که به انسان کمک می‌کند تا به جایی که باید، برسد. ما در اعمال ۱۶:۱۴-۱۷ خواندیم:

«خدا در نسل‌های گذشته، همه‌ی ملت‌ها را به حال خود واگذاشت که در راه‌های خود بخرامند. با اینکه خود را بی‌شهادت نگذاشت...» به واقع می‌توان گفت که طبیعت به شکلی تجلی کلام خداست. در بسیاری از مسائل، خدا از طریق عالم طبیعت شهادت می‌دهد. پولس در رساله به قرنتیان، گوشزد می‌کند که مگر طبیعت به شما نمی‌آموزد که مرد باید به شکلی و زن هم باید شکل دیگری باشد. خوب در روزگار کنونی با هرچه بیشتر فرو رفتن انسان در هبوط خود، دیگر قبح بسیاری از مسائل از بین رفته است.

اکنون عده‌ای از روانشناسان، جامعه‌شناسان، پژوهشگران در تلاشند تا اثبات کنند که زوج‌های همجنس‌باز می‌توانند صاحب فرزند شده و بزرگ شدن کودکان در به اصطلاح چنین خانواده‌هایی مشکل‌زا نیست. به زعم آنها فرزندی که در کنار دو پدر یا دو مادر رشد می‌کند، الزاماً دچار مشکلات عاطفی، اجتماعی و روانی نخواهد شد و مانند دیگر کودکان زندگی عادی خواهد داشت. به اعتقاد آنها مهم این است که آن زوج بتوانند محبت خود را به بچه منتقل کنند. آنها می‌گویند آیا بهتر است بچه در خانواده‌ای بزرگ شود که مدام بین پدر و مادر دعواست یا در یک فضایی بزرگ شود که دو آقا همدیگر را محبت کرده یا دو خانم می‌توانند در تفاهم کامل زندگی کنند. خدا به آنها می‌گوید مگر طبیعت به شما نمی‌آموزد!

مسائل مشابه دیگری هم هستند که اختراع تمدن معاصر نبوده بلکه از زمان‌های دور در برخی از فرهنگ‌ها رواج داشته است. به عنوان مثال در برخی از قبایل ساکن غرب چین، بچه تنها و تنها مادر خود را می‌شناسد. او مادربزرگ، دایی، خاله و دیگر اقوام خود را نمی‌بیند و حتی پدر خود را هم نمی‌شناسد زیرا در این جوامع ازدواجی وجود ندارد. یا در منطقه‌ای از آسیای جنوب شرقی، بچه پدر و مادر خود را نمی‌شناسد. چون بچه از آن قبیله بوده و می‌تواند وارد هر خانه‌ای شود. شیطان در طول تاریخ به شکل‌های مختلف در جهت نابود کردن کانون خانواده عمل کرده است. با وجود اینکه

علم به خوبی می‌داند این مسائل می‌تواند فاجعه‌بار باشد باز تداوم آنها ادامه دارد. هرچند که تعداد افراد قبایل ذکر شده زیاد نیست ولی این امر تمدن را محکوم می‌کند. همچنین مشاهده می‌شود که طرفداران صلح به بهانه‌ی ایستادن در برابر مسئله‌ی کتک زدن زنان به دست مردان و مقابله با خشونت، به پسرها عروسک داده و آنها را تشویق به عروسک بازی می‌کنند و دقت که می‌کنیم می‌بینیم برای دخترها تیرکمان و شمشیر درست می‌کنند. خوب پرسیدنی است شما که مخالف خشونت هستید، چرا برای دختران شمشیر و تیرکمان می‌سازید؟ به یاد دارم روزی می‌خواستم برای تولد پسرپچه‌ای، هدیه‌ای بگیرم. وارد فروشگاه اسباب‌بازی که شدم، دیدم اسباب‌بازی‌هایی چون شمشیر، تیرکمان همه صورتی بودند و برای دختران ساخته شده بود. پس شیطان در تلاش است وضعیت دنیا را تغییر دهد. کارشناسان مربوطه می‌دانند که این کار اشکال دارد ولی باز در تلاشند به مردم بقبولانند اشکالی ندارد که پسر عروسک‌بازی کرده و دختر شمشیر و تیرکمان داشته باشد. آنها تحقیقات و آزمایشاتی در این زمینه انجام داده و دریافتند که نتیجه‌ی این کار فاجعه‌بار است ولی نتایج خود را خیلی رسانه‌ای نکردند.

موردی بود که در آمریکا پس از تولد دو قلویی که هر دو پسر بودند، یکی دچار مشکل شد. کارشناسان گفتند در موارد دو قلویی ممکن است اشکالات هورمونی به وجود آید و منشا مشکلات کودک را جنسیتش دانستند و با انجام اعمال جراحی او را دختر کردند. او در پانزده سالگی متوجه شد که در اصل پسر به دنیا آمده بود. او دوباره تغییر جنسیت داد تا پسر شود و سرانجام در بیست و پنج سالگی خودکشی کرد. برادرش نیز خودکشی کرد زیرا به خاطر اتفاقی که برای برادرش افتاده بود، عذاب وجدان داشت. یکی از روانشناسان بزرگ آن زمان، پس از مطالعه و پژوهش‌های بسیار

نظریه تغییر جنسیت کودک را داده بود که نتیجه‌اش چیزی جز مرگ دو انسان نبود. این مسئله سالیان سال مخفی مانده بود و گزارشی از چگونگی آن اعلام نشده بود.

در رومیان ۱: ۱۸ آمده: «زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی بازمی‌دارند.» بله، خشم خدا بر کسانی افروخته خواهد شد که با شرارت خود، از آشکار شدن حقیقت جلوگیری می‌کنند. واژه‌ی «شرارت» بیشتر تداعی‌گر «مخالفت با حق» به اثبات رسیده» می‌باشد. همچنین خشم خدا شامل افرادی می‌شود که از آنها پیروی می‌کنند. زیرا اکثر فیلسوفان، پژوهشگران و... میانبرها و راه‌های نفسانی به انسان پیشنهاد می‌کنند و با چیزهایی که در اختیار بشر قرار می‌دهند، این حس را در او ایجاد می‌کنند که او می‌تواند دنیای خود را بدون خدا مدیریت کند. مسئله‌ی جلوگیری از آشکار شدن حقیقت، همواره در طول تاریخ به چشم می‌خورد.

ما در یوحنا ۱: ۱۱ می‌خوانیم: «او نزد ملک خود آمد ولی اهالی ملکش او را به میان خود راه ندادند.» خدا وارد ملک خود شد ولی اهالی ملکش او را به میان خود راه ندادند. او یعنی خدا یا کلام، همان روشنایی است و ملکش تمام این دنیاست. درست است که شیطان بر جهان حاکم شده و به مسیح گفت که تمام این ممالک از آن من است ولی جهان مالکیت خداست. خدا می‌گوید نه تنها بنی اسرائیل بلکه تمام ملت‌های دنیا از آن او هستند چون او آنها را آفریده است. قوم اسرائیل در عهد عتیق ملک ویژه‌ی خدا بود ولی با وجود اینکه تمام دنیا از آن خدا بود، می‌بینیم خدا به بنی اسرائیل می‌گوید مگر بین شما و حبشیان فرقی وجود دارد؟ خدا به آنها می‌گوید که من شما را از بین ملت‌های دنیا انتخاب کردم، نه از این رو که شما نژاد برتر بودید.

کل دنیا جزء مالکیت خداست. گفتنی است که خدا مالکیت جهان را به شیطان نبخشید بلکه در واقع شیطان تصرف عدوانی کرد. پس جهان آفرینش مال خداست.

همه‌ی انسان‌ها مال خدا هستند. وقتی خدا وارد جهان شد، در قالب کلام آمد ولی اهالی ملکش او را به محفل خود راه ندادند. این شهادت یوحنا هم گویای درد است و هم شگفتی. یوحنا با شگفتی تمام این حرف را می‌زند و می‌گوید صاحب و آفریننده‌ی دنیا، پا به دنیا گذاشت و از راه کلامش مالکیت خود را اعلام کرد ولی اهالی دنیا به هیچ عنوان حاضر نشدند با کلام همراه شوند و حتی به او یک فضای حاشیه‌ای هم ندادند.

معنی تحت‌اللفظی فعل یونانی که اینجا به کار رفته، «کنار خود گرفتن» است. یعنی خدا وارد دنیا شد، روشنایی آمد، کلام آمد، صاحب دنیا آمد ولی افرادی که در ملکش و در مزارعش زندگی می‌کردند، حاضر نشدند او را پذیرا شوند و به محفل خود راه دهند. شاید ما فکر کنیم فقط یهودیان چنین کردند اما در کلام می‌خوانیم: «صدای اجرام آسمانی در سراسر زمین پخش شد و پیام آنها تا دورترین نقاط زمین رسید.» (رومیان ۱۰: ۱۸). اینجا پولس به شهادت آسمان اشاره می‌کند. ما باید به یاد داشته باشیم که هنگام تولد مسیح، ستاره‌ای در مشرق زمین مشاهده شد. بسیاری از مَغ‌ها آن ستاره را دیدند، همان علامت آسمانی را. چون خدا باید شهادت می‌داد که به کل بشریت فرصت دوباره داده است. پس مَغ‌ها آن ستاره را دیدند ولی تنها چند مَغ تصمیم گرفتند که سفر کنند و اعلام کنند که می‌خواهند با کلام خدا هماهنگ شوند. در بعضی از روایات می‌گویند تنها سه نفر وارد بیت لحم شدند.

ما در انجیل متی می‌خوانیم که کل اهالی اورشلیم دچار آشفتگی خاطر شدند. ساکنان مقدس‌ترین جای زمین به جای خوشحال شدن از شنیدن آن خبر مشوش شدند. عده‌ای می‌گفتند منجی ما باید یهودی باشد پس به یهودیه برویم ولی اهالی اورشلیم به جای شادمان شدن، مضطرب شدند. ما نباید فکر کنیم که این خبر تنها در محدوده‌ی اورشلیم پیچید. در آن زمان اورشلیم بخشی از امپراطوری روم بود و یهودیه

یک نقطه‌ی سوق‌الجیشی بود و به همین دلیل تسلط بر این سرزمین برای رومیان مهم بود. زیرا راه ارتباطی بین شمال مدیترانه و جنوب مدیترانه بوده و برای پادشاه پارتیان مهم بود. اتفاقاً مَغ‌ها از ایران آمده بودند پس باید مطمئن بود که خبر تولد مسیح به قیصر نیز رسیده بود. زیرا قیصر باید از آنچه در امپراطوریش رخ می‌داد، آگاهی می‌داشت. از این رو پولس می‌گوید خبرش همه جا پخش شد ولی بسیاری نپذیرفتند. طبق اساطیر زرتشتی بسیاری از مَغ‌ها ظاهراً منتظر منجی از منطقه‌ی ارومیه بودند. من اساطیر زرتشتی را نمی‌شناسم ولی شنیده بودم که بحث تولد منجی از ارومیه کنونی مطرح بوده. ولی منجی در یهودیه به دنیا آمد. رومیان منتظر تولد منجی از خاندان آگوستوس بودند ولی منجی در نقطه‌ای دور متولد شد. هیروودیس تمامی افراد مدعی سلطنت را کشته بود، حتی بسیاری از افراد خاندان خود را. یوسف نیز به عنوان وارث خاندان داود از بازگشتن به یهودیه واهمه داشت زیرا اگر برای هیروودیس مشخص می‌شد که او وارث اصلی خاندان داود است، قطعاً کشته می‌شد. در آن زمان بسیاری ادعا می‌کردند وارث داود هستند ولی طبق قوانین آن زمان مشخصاً یوسف وارث خاندان داود بود و پادشاهی باید به یوسف می‌رسید. پس یوسف باید خود را مخفی می‌کرد. زیرا هیروودیس افراد زیادی را کشته بود.

پس هیروودیس از آمدن مسیح خوشحال نشد و دوباره نگرانی‌هایش زنده شدند. در آن زمان بسیاری از کاهنان هم جایگاه کهناتی که داشتند را در واقع غصب کرده بودند. چون طبق کتاب مقدس کهنات باید به بنی صادوق می‌رسید و هیچ یک از کاهنانی که در آن زمان در اورشلیم کهنات می‌کردند، تبارشان به صادوق نمی‌رسید. پس آمدن مسیح باعث نگرانی آنها هم می‌شد. آن علمای دینی می‌ترسیدند که جایگاه خود را از دست دهند. در نتیجه این ترس به نوعی همه‌گیر بود. ترس هیروودیس به طرفدارانش سرایت می‌کرد. ترس علما به یهودیان مذهبی سرایت می‌کرد. ترس کاهنان به صدوقیان

سرایت پیدا می‌کرد. و جالب اینکه در روستای بیت لحم یوسف و مریم را به خانه‌های خود راه ندادند. با وجود اینکه مردم می‌دیدند که زنی باردار از سفری خسته‌کننده رسیده است و سنت محلی حکم می‌کرد که در خانه‌های خود را برای این خانواده باز کنند ولی هیچ کس حاضر نشد مسیح را در خانه‌ی خود بپذیرد. پس دنیا موقعیت خود را نشان می‌دهد.

به راستی که پذیرندگان تجلی کلام خدا اندک شمار بودند، چه زمان تولد مسیح و چه در زمان خدمتش. امروز نیز چنین است. خدا در سال ۱۹۶۳ ابری بر فراز آمریکا فرستاد. ابر در مکان و شرایطی ظاهر شد که نباید هیچ ابری تشکیل می‌شد. دانشمندان آن زمان تمام احتمالات را بررسی کردند، از انفجار موشک گرفته تا چیزهای دیگر ولی به نتیجه‌ای نرسیدند و شخصی که به شکل خاصی قضیه را دنبال می‌کرد نهایتاً خودکشی کرد. خدا تنها یکبار یک ابر در آسمان نفرستاد. او چند سال بعد ستون آتشین خود را فرستاد که از آن عکس گرفته شد. یکی از بهترین متخصصین عکاسی آن زمان به نتیجه رسید که آن نور واقعاً آنجا حضور داشت و چیزی نبوده که از دوربین یا از چیزهای دیگر انعکاس یافته باشد.

پس خدا به شکل‌های مختلف نشان می‌دهد که امری در شرف وقوع است. خدا هم از آسمان نشانه‌ای داد و ما را به کلام ارجاع داد و هم به بسیاری از پرسش‌های عمیق مطرح در محافل الهیاتی، به شکلی زیبا پاسخ داد. او برای این کار از یک دانشمند استفاده نکرد. روزی یک خاخام یهودی پای موعظه‌ی برادر برانهم نشست و با تعجب گفت: «من چیزهایی که این آقا می‌گوید را می‌دانم. اینها مسائلی هستند که یک غیریهودی از آنها سر در نمی‌آورد.» خوب در ذهن او غیریهودیان به قدری ناآگاه هستند که حرف‌های بی‌اساس درباره‌ی کلام خدا می‌زنند. ولی او دید که چطور یک شخصی که حتی سواد بالایی هم ندارد، مسائل عمیقی را عنوان می‌کند.

چه بسا افراد بسیاری به راحتی از کنار موعظات برادر برانهام رد شوند و در مباحث مطرح شده، تأمل نکنند در حالی که خدا بسیاری از رازهای کتاب مقدس را آشکار ساخت و به پرسش‌هایی که باید پاسخ داده می‌شد، پاسخ داد. خوب برای آنها سنگین است که خدا از طریق یک شخص عادی اهل کوه‌های کنتاکی عمل کند. خدا از طریق خدمت برادر برانهام به پرسش‌های مطرح بین تثلیثی‌ها و یگانه‌انگاران، پاسخ داد ولی نه یگانه‌انگاران از آن جواب‌ها خوشحال شدند، نه تثلیثی‌ها. هیچ کدام از آنها از پاسخ‌های برگرفته از کتاب مقدس، راضی و خشنود نبودند.

می‌دانیم که مسیح باز در شامگاه در می‌زند. ستون آتشین نیز در شامگاه ظاهر می‌شود. خدا بسیاری از اسرار کتاب مقدس را برای کلیسا مکشوف کرده است و اینک در را می‌گوید. او در همان شرایطی است که دو هزار سال پیش با آن مواجه بود. نه کلیسا از اعلام حضور مسیح خشنود است، نه دنیا. آن زمان نه پیلاتس خوشحال بود، نه قیافا. سرانجام نیز پیلاتس، قیافا و هیروودیس تصمیم به اعدام مسیح گرفتند. همه‌ی نیروهای دنیا مخالف کلام خدا بودند.

در زمان مسیح، افرادی چون فریسیان و کاتبان که اندک دانش علمی داشتند، می‌توانستند به مردم بگویند آب و هوا در چند روز آینده چگونه خواهد بود. اکنون با پیشرفت علم، می‌توان کمابیش وضعیت آب و هوا در چند ماه آینده را پیش‌بینی کرد. چه بسا امکان پیش‌بینی آب و هوای یک سال آینده نیز وجود داشته باشد. کارشناسان با بررسی توابع و معادلات ریاضی و در نظر گرفتن بسیاری از مسائل دیگر آب و هوا را پیش‌بینی کنند. البته ممکن است اتفاق غیرمنتظره‌ای رخ داده و پیش‌بینی‌ها درست از آب درنیاید. با وجود اینکه مشخص است که تمدن کنونی به سمت فروپاشی می‌رود ولی باز انسان بی‌توجه به فرصتی که خدا به او داده، مأیوسانه به دنبال راه حل برای کاهش گازهای گلخانه‌ای است. انسان در تلاش است تا با کم کردن اثرات گازهای

گلخانه‌ای دنیا را از نابودی را نجات دهد ولی سرعت گرمایش زمین نشان می‌دهد که ممکن است در یک لحظه همه چیز فرو بریزد.

بسیاری با دانستن اینکه امکان فروپاشی همه چیز وجود دارد، نامیدانه در پی یافتن راه حل هستند. و با وجود اینکه خدا باز حضور خود را اعلام می‌کند و راه حل‌های خود را نشان می‌دهد، انسان اعتنایی نمی‌کند. منظور من این نیست که نسبت به تخریب محیط زیست بی‌تفاوت باشیم. ولی تمام راه حل‌های ارائه شده دراز مدت بوده و چه بسا تا پنجاه سال آینده جواب دهند. تمدن بشری در حال فروپاشی است و حکم کلام درباره جهانی که علامت‌های خدادادی را حقیر می‌شمارد، روشن است.

روشنایی وارد جهان شد و خود را نشان داد و به انسان‌ها فرصت داد ولی آدمیان تاریکی وجود خود و فضای پیرامون خود را بر روشنایی ترجیح دادند. زیرا سبک زندگی آنها شیرانه است. از این رو دیگر فرصتی برای دنیا باقی نمانده است. با دقت به علائم موجود، درمی‌یابیم چه اتفاقی در شرف وقوع است.

چنانچه می‌دانیم کرونا ویروس از یک جلسه‌ی کلیسایی در یکی از شهرهای شمالی فرانسه که نزدیک مرز جنوب غربی آلمان است، در سراسر کشور فرانسه و همین‌طور در آلمان، سوئیس، بلژیک و حتی برخی از کشورهای آفریقایی انتشار یافت. این کلیسا بسیار معروف است و با شهادت شفا کار خود را آغاز کرد. سال‌ها پیش همسر کشیش این کلیسا، بیماری لاعلاجی داشت که شفا یافت و آن کشیش شهادت داد که مسیح همسرش را شفا داده است. از طریق این شهادت، کلیسای بزرگی شکل گرفت که اکنون در شمال فرانسه و جنوب آلمان و سوئیس جایگاه مرجعیت دارد. شیوع ویروس از طریق کلیسا در فرانسه بسیار سر و صدا کرد. در آمریکا هم اتفاق مشابهی افتاد. برخی به برگزاری جلسات خود ادامه دادند و برخی نیز با دیدن شیوع ویروس از طریق کلیسا از خود پرسیدند آیا ارزش دارد به کلیساها برگردند یا خیر.

تمام اینها علامت‌هایی هستند که اگر ایمانداران به آنها توجه کنند، می‌توانند از آخرین فرصت‌هایی که خدا به بشر می‌دهد، استفاده کنند. متأسفانه انسان راه‌های تاریک خود را طی می‌کند و آن را بر روشنایی خدا ترجیح می‌دهد، پس دنیا محکوم می‌شود. مسیح می‌گوید که محکومیت دنیا بر همه محرز است. خدا برای کسانی که با کلامش هماهنگ می‌شوند، راهی دارد. خدا از خاصانش یعنی کسانی که پذیرفته‌اند که ملک خاص او هستند، حفاظت خواهد کرد.

خداوند به شما برکت دهد.